

درس یکصد و هفتم:

بیان اقسام سبق و تعریف آنها (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

غررٌ في أقسامِ السَّبْقِ و هي ثمانية:

السَّبْقُ مِنْهُ مَا زَمَانِيًّا كَشَفَ *** وَ السَّبْقُ بِالرُّتْبَةِ ثُمَّ بِالشَّرَفِ
وَ السَّبْقُ بِالطَّبَعِ وَ بِالْعِلِّيَّةِ *** ثُمَّ الَّذِي يُقَالُ بِالْمَهِيَّةِ
وَ السَّبْقُ بِالذَّاتِ هُوَ الَّذِي كَانَ عَمَّ *** بِذِي الثَّلَاثَةِ الْأَخِيرَةِ انْقَسَمَ
بِالذَّاتِ إِنَّ شَيْءَ بَدَأَ وَ بِالْعَرَضِ *** لِأَنَّ سَبْقَ بِالْحَقِيقَةِ انْتَهَضَ
وَ السَّبْقُ فَكَيْفًا يَجِي طَوْلِيًّا *** سَمِيَ دَهْرِيًّا وَ سَرْمَدِيًّا^١

این بحث مربوط به سبق و تقدّم وجود یک شیء

بر وجود شیء دیگر است و مرحوم حاجی هشت

سبق در اینجا بیان می کند که البته وقتی که این

بحث های حدوث و قدم مطرح شده بود طبعاً اینها

هم در ضمنش مطرح شده است و فکر می کنم خیلی

مطلبی در اینجا نداشته باشیم.

یکی از آنها سبق زمانی است یعنی شیئی وجوداً

بر شیء دیگر مسبوق باشد حالا یا حقیقی باشد یا

بالعرض باشد؛ حقیقی که خود زمان است، اجزای

زمان یکی بر دیگری مسبوق است و قبل از اینکه

سابق نباشد لاحقی وجود ندارد. بالعرض مثل

زمانیات، حوادثی که در پی یکدیگر یکی پس از

^١ منظومه، ج ٢، ص ٣٠٥.

دیگری به واسطه علت و معلول پیدا می‌شوند، وجود هر کدام باید سابق بر دیگری باشد این سبق بالعرض است و لذا به آن سبق زمانی می‌گویند. اشیائی که در خارج به عنوان وجود حرکتی و متحرک وجود پیدا می‌کنند اینها هم سبق زمانی دارند. این یک سبق بود. سبق دیگر سبق بالرتبه است مثل اینکه عدد یک بر عدد دو مقدم است این را سبق بالرتبه می‌گویند و یا منزلی که در جایی واقع شده است و می‌گویند که این بر منزل دیگر سابق بالرتبه است؛ اگر از این طرف لحاظ کنیم این اوّل است، آن دوم است، دیگری سوم است و ...

یک سبق بالشرف داریم و دیگر سبق بالطبع و ... و من ضرورت خاصی در اینجا نمی‌بینم [که اینها را مطرح کنم چون] مسائلی است که قبلاً صحبت شده است. یکی سبق دهری است و عرض کردیم که این را مرحوم محقق داماد ذکر کرده است و ایشان سبق را در سلسله طولیه قرار داده‌اند و مطلب دیگر از محقق لاهیجی است که وقتی به آن رسیدیم عرض می‌کنیم و مطلب خاص دیگری در اینجا نیست لذا

غررٌ فی أقسامِ السَّبِقِ و هی ثَمَانِیَّةٌ:

و یَنَقَسُمُ مُقَابِلَاهُ أَيْضاً بِحَسَبِ انْقِسَامِهِ بِلا تَفَاوُتٍ
و إِذَا لَمْ نَتَعَرَّضْ لَهَا و لَمَّا كَانَ التَّقَدُّمُ وَ التَّأَخُّرُ
مَأْخُودِینَ فِی مَفْهُومِ الْقَدَمِ وَ الْحَدُوثِ وَ هُمَا عَلٰی
أَنْحَاءٍ أَرَدْنَا مَبْحَثَهُ بِمَبْحَثِهِ.

السَّبِقُ مِنْهُ مَا زَمَانِیًّا كَشَفَ. وَ هَذَا مِنْ أَقْسَامِ
السَّبِقِ. هُوَ السَّبِقُ الْإِنْفِكَائِيُّ فِی الْوُجُودِ سِوَاءَ كَانَ
السَّابِقُ وَ اللاحقُ غَیْرَ مُجْتَمِعِینَ بِالذَّاتِ كَالْأَزْمَنَةِ
أَوْ بِالْعَرَضِ كَالزَّمَانِیَّاتِ.^۱

[بحث در اقسام سبق است و هشت قسم می باشد] دو مقابلش هم به حسب انقسام به
همین اقسام تقسیم می شوند (یکی معیت و یکی هم تأخر؛ هشت قسم از اقسام معیت
و هشت قسم هم از اقسام تأخر داریم) بلا تفاوت و لذا متعرض آن دو تا نشدیم و از
آنجایی که تقدم و تأخر در مفهوم مأخوذ از قدم و حدوث شده اند و قدم و حدوث هم
آنحایی بودند (که قبلاً ذکر کردیم؛ قدیم زمانی، قدیم ذاتی، قدیم دهری، حدوث زمانی،
حدوث ذاتی، حدوث دهری و امثال ذلک) ما مبحث تقدم و تأخر را بعد از مبحث قدم
و حدوث آورده ایم.

یک قسم از سبق، زمانی است. این از همان اقسام سبق انفکائی است یعنی سبقی
است که وجود لاحق جدای از وجود سابق است اصلاً جدا است حالا می خواهد آن
وجود لاحق و آن وجود سابق اصلاً ذاتی شان عدم اجتماع باشد (یعنی در ذاتشان آبی
از اجتماع باشند) مثل خود وجود زمان (که اینها انا و فانا وجود پیدا می کنند و لازمه
وجود هر آبی فنا وجود قبلی است یا آبی نیستند) اما بالعرض هستند مثل زمانیات.

زمانیات مثل متحرک یعنی شیئی که از جایی به
جای دیگر می رود آبی نیست یا بعضی از چیزهایی
که باید در سلسله عرضیه یکی پس از دیگری واقع
شوند هردوی اینها می شود که در یک زمان باشند
متتها چون از نقطه نظر زمان این در رتبه قبل از آن
واقع شده است پس به واسطه زمان باید بر دیگری
مقدم شود اما می شود که هردو هم در یک زمان باشند
یعنی اگر زمان را برداریم هیچ مشکلی ندارد که در

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۷.

یک زمان هم باشند همان طور که تمام حوادث این عالم در ثابتات ازلیه یا در عوالم مجرده و ملکوتی و اینها به نحو ثبوت، در یک وعاء قرار دارند منتها به حسب زمان وقتی که در ظرف زمان می خواهد انجام شود باید یکی برود تا دیگری بیاید همین طور سلسله حوادث باید یکی پس از دیگری باشد. این یکی از اقسام سبق که سبق زمانی است.

و منه السَّبْقُ بِالرُّتْبَةِ أَيْ بِالترْتِيبِ. ثُمَّ مِنْهُ السَّبْقُ بِالشَّرَفِ كَتَقَدَّمَ الْفَاضِلُ عَلَى الْمَفْضُولِ. وَ مِنْهُ السَّبْقُ بِالطَّبَعِ وَ هُوَ تَقَدَّمَ الْعِلَّةِ النَّاقِصَةِ عَلَى الْمَعْلُولِ.^۱

یکی دیگر سبق بالرتبه است یعنی سبق به ترتیب (مثلاً یک، دو، سه و چهار، اینها سبق در رتبه دارند) یکی از آن اقسام سبق، سبق بالشرف است مثل تقدّم فاضل بر مفضول (و راجح بر مرجوح). یکی دیگر از اقسام سبق، سبق بالطبع است؛ سبق بالطبع یعنی تقدّم علت ناقصه بر معلول.

چون علت ناقصه سابق بر معلول است منتها

چون علت هنوز ناقص است و به فعلیت کامل

نرسیده است لذا [اسم] سبق بالعلیه روی آن

نمی آوریم چون هنوز علت نیست بلکه چون

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۸.

خودش جزءالعله است و باید وجود داشته باشد از این نقطه نظر سبق بالطبع است یعنی طبعاً باید علت ناقصه مقدّم بر معلول باشد ولی وقتی سبق بالعلیه می آید دیگر در آنجا علت تامه با معلول معیت دارد دیگر آنجا سبق بالطبع نمی گویند بلکه سبق به علّیت می گویند یا بنا بر اصطلاح بعضی ها سبق بالرتبه می گویند؛ رتبه علت مقدّم است اما از نقطه نظر وجود، علت و معلول باید با یکدیگر باشند و اصلاً انفکاک بین علت و معلول مستحیل است.

و منه السَّبْقُ بِالْعِلَّةِ وَ هُوَ تَقَدُّمُ الْعِلَّةِ التَّامَةِ عَلَى الْمَعْلُولِ. وَ هِيَ لَا تَتَفَكُّ عَنِ الْمَعْلُولِ. وَ لَكِنَّ الْعَقْلَ يَحْكُمُ بِأَنَّ الْوُجُودَ حَاصِلٌ لِلْمَعْلُولِ مِنَ الْعِلَّةِ وَ لَا عَكْسَ.

فَيَقُولُ تَحَرَّكَتِ الْيَدُ فَتَحَرَّكَ الْمِفْتَاحُ بِتَخَلُّلِ الْفَاءِ ثُمَّ مِنْهُ السَّبْقُ الَّذِي يُقَالُ لَهُ السَّبْقُ بِالْمَهِيَةِ وَ السَّبْقُ بِالتَّجَوُّهِ وَ هُوَ تَقَدُّمُ عِلَلِ الْقَوَامِ عَلَى الْمَعْلُولِ فِي نَفْسِ شَيْئِيَّةِ الْمَاهِيَةِ وَ جَوْهَرِ الذَّاتِ كَتَقَدُّمِ الْجَنَسِ وَ الْفَصْلِ عَلَى النُّوعِ وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى لَازِمِهَا وَ الْمَاهِيَةِ عَلَى الْوُجُودِ عِنْدَ بَعْضٍ.^۱

یکی دیگر از اقسام سبق، سبق بالعلیه است که تقدّم علت تامه بر معلول است، علت تامه منفک از معلول نیست، ولیکن عقل حکم می کند که وجود برای معلول از ناحیه علت حاصل است ولی عکسش نیست.

پس می گوید: اوّل دست حرکت کرد بعد کلید، فاء در اینجا آمده است تا مطلب را برساند. یکی از آنها سبقی است که به آن سبق بالماهیه

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۹.

و سبق بالتجوهر می‌گویند و آن تقدّم علل قوام ماهیت بر معلول در خود شیئیت ماهیت و [جوهر ذات] است نه در وجود (مثل تقدّم جنس و فصل بر نوع و ماهیت بر لازم ماهیت (مثلاً اربعة بر زوجیت تقدّم دارد) و ماهیت بر وجود نزد بعضی مقدّم است (که قائلین به اصالةالماهیه هستند).

سبق بالماهية و سبق بالتجوهر عبارت است از

سبق قوام ماهیت بر خود ماهیت. وقتی که شما یک نوع را در نظر بگیرید جنس و فصل بر آن نوع مقدم‌اند چون قوام نوع به جنس و فصل است پس این را سبق بالتجوهر می‌گویند.

اینکه شما به ماهیت می‌گویید: ماهیت و «شیء»،

در خود شیئت آن، اجزاء ماهیت مقدّم بر ماهیت هستند مثل اینکه فرض کنید می‌گوییم: سبق سرکه و انگبین بر سکنجبین، علل قوام سکنجبین سرکه و انگبین است و حالا هر چیز دیگری که هست. این سبق اجزا بر کل است؛ سبق بر یک کل ترکیبی یعنی سبق بالتجوهر یعنی ماهیت او بر او مقدّم است، خود اجزاء ذاتاً بر ماهیت مقدّم است گرچه از نظر وجود خارجی تقدّم و تأخر معنا ندارد.

و السَّبْقُ بِالذَّاتِ هُوَ الَّذِي كَانَ عَمَّ أَيِّ لَيْسَ قِسْمًا عَلَى حِدَّةٍ مِنَ السَّبْقِ بَلْ هُوَ الْقَدْرُ الْمُشْتَرَكُ الَّذِي بَدَى الثَّلَاثَةِ الْأَخِيرَةِ أَعْنَى مَا بِالطَّبْعِ وَ بِالْعِلْيَةِ وَ

بِالْمَاهِيَةِ انْقَسَمَ فِي الْمَشْهُورِ.^۱

سبق بالذات آن است که اعم است و قسم علی‌احده نیست بلکه قدر مشترکی است که ثلاثة اخیره [سبق بالطبع و بالعلیه و بالماهیه] را شامل می‌شود بنا بر قول مشهور.

حالا ما در اینجا سه سبق داریم؛ یکی سبق بالطبع

داریم، یکی سبق بالعلیه داریم، یکی سبق به ماهیت

داریم. ایشان می‌گویند که یک سبق بالذات داریم که

همه اینها را شامل می‌شود پس سبق بالطبع و بالعلیه

و بالماهیه را سبق بالذات هم می‌گویند.

ثُمَّ مِنَ السَّبْقِ قِسْمٌ آخَرٌ وَ هُوَ أَنَّهُ بِالذَّاتِ إِن شَاءَ
بَدَأَ وَ بِالْعَرَضِ لِاثْنَيْنِ عَلَى سَبِيلِ التَّوْزِيعِ أَيْ إِن
ظَهَرَ حُكْمٌ لِوَاحِدٍ مِنْ شَيْئَيْنِ بِالذَّاتِ وَ لِآخَرَ مِنْهَا
بِالْعَرَضِ كَالْحَرَكَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى السَّفِينَةِ وَ جَالِسِهَا
فَحِينَئِذٍ سَبْقٌ بِالْحَقِيقَةِ انْتَهَضَ.^۲

قسم دیگری از سبق است که شما ذاتاً یک شیئی را بر شیء دیگر بار کنید یا اینکه بالعرض بار کنید بر سبیل توزیع اگر حکمی برای واحد از دو شیء ظاهر شود برای یکی از آن دو شیء بالذات و برای دیگری بالعرض مثل حرکت سفینه و جالسش، به این سبق بالحقیقه می‌گویند.

در حرکت سفینه و حرکت جالس حرکت اولاً و

بالذات بر سفینه عارض شده است، ثانیاً و بالعرض

برای جالس در سفینه پس می‌گویند که این حرکت

الآن سبق بالحقیقه برای سفینه دارد و برای جالس آن

به مجاز است یعنی اول برای او، بعد برای جالس.

در این موقع این سبق بالحقیقه برای سفینه است

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۹.

^۲ منظومه، ج ۲، ص ۳۰۹.

درحالی که یک حرکت بیشتر نیست این طور نیست
 که دو حرکت باشد بلکه یک حرکت است متتها اوّل
 برای سفینه پیدا می شود بعد برای جالس.

و هذا المُسمّى بالسّبقِ بالحقیقة قد زاده صدرُ
 المتألهين قدس سرّه. و هو غيرُ جميعِ الأقسامِ إذ
 في الكلّ كلّ من المتقدّم و المتأخّر متّصف
 بالملاكِ بالحقیقة و لا صحةً لسلبِ الاتّصافِ من
 المتأخّر و فيه قد اعتُبرَ أن يكونَ اتّصافُ المتأخّر
 بالملاكِ مجازاً من بابِ الوصفِ بحالِ المتعلّق و
 يكون السّلبُ صحيحاً كسبقِ الوجودِ على الماهيةِ
 على المذهبِ المنصورِ. فإنّ التّحقّقَ ثابتٌ للوجودِ
 بالحقیقة و للماهيةِ بالمجازِ و بالعرضِ.^۱

مرحوم ملاصدرا این سبق بالحقیقه را اضافه کرده است و برای این مورد آورده
 است. زیرا در تمام اینها هر کدام از متقدّم و متأخّر متصف به ملاک بالحقیقه هست
 و صحتی برای سلب اتصاف از متأخّر نیست ولی در مانحن‌فیه که سبق بالحقیقه
 باشد معتبر است اینکه اتصاف متأخّر به ملاک، اتصاف مجازی باشد، در واقع
 متأخّر متصف به آن ملاک نیست بلکه اتصافش از باب وصف به حال متعلّق است
 بله، مجازاً این سلب صحیح است (که بگوییم: فلانی حرکت نمی‌کند و حرکت برای
 سفینه است) مانند سبق وجود بر ماهیت بنا بر مذهب منصور که مذهب ما باشد.
 تحقق برای وجود بالحقیقه ثابت است و برای ماهیت بالمجاز و العرض.

در تمام این اقسام هر کدام از متقدّم‌ها و متأخّر‌ها
 به آن وصفی که این وصف ملاک برای سبق است
 هردو متصف هستند. مثلاً دوتا منزل است شما
 می‌گویید که یکی از آن دو سبق بالرتبه بر دیگری
 دارد بالأخره از نقطه نظر منزل بودن هردو منزل
 هستند متتها یکی اوّل است یکی دوم. این جهتش

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۰.

جهت اعتباری است که عرض می‌کنیم. وقتی شما علت و معلول را نگاه می‌کنید بر هردو از نقطه نظر وجود، وجود هم بر علت و هم بر معلول عارض می‌شود منتها این یکی بر آن تقدّم رتبه‌ای دارد، در طبع همین‌طور، در زمانی همین‌طور ولی در اینجا اولاً و بالذات یعنی حقیقتاً آن حرکت برای سفینه است و برای جالس نیست اما چون جالس به سفینه چسبیده است حرکت بر جالس هم سرایت می‌کند. پس از این نقطه نظر [می‌توانیم بگوییم: از آن شیئی که ملاک برای سبق است انبان دومی خالی است] متنها ما مجازاً می‌گوییم؛ من باب مثال «بَنَّا الْأَمِيرُ الْمَدِينَةَ» در واقع عمله و بنا مدینه را ساخته‌اند اما ما از نقطه نظر اینکه فرمانش را امیر داد و پُزش برای او بود می‌گوییم: «بَنَّا الْأَمِيرُ الْمَدِينَةَ»! فرض کنید یک عده بیایند قیام کنند و کشوری را بگیرند ما هم بگوییم که به‌به فلانی آمد و این کار را کرد! آقا! مردم این کار را کردند! بیچاره‌ها خون داده‌اند، کشت و کشتار انجام داده‌اند ولی به اسم حسن و حسین تمام می‌شود! این هم می‌شود سبق بالحقیقة و المجاز!

«... مِنْ بَابِ الْوَصْفِ بِحَالِ الْمُتَعَلِّقِ ...» مثل

اینکه بگوییم: «جَائِنِي رَجُلًا ضَرَبَ أَبُوهُ» ما در اینجا «ضَرَبَ أَبُوهُ» را وصف به حال متعلق می‌گیریم. مثلاً «جَائِنِي زَيْدُ الضَّارِبِ أَبُوهُ»، «ضارب» صفت برای زید است اما در واقع صفت برای پدر زید است وصف حال متعلقش می‌باشد، در اینجا وصف برای اولی است منتها ما این وصف را بالمجاز به دومی هم نسبت دادیم و گفتیم که این هم حرکت می‌کند.

«... كَسْبَقِ الْوُجُودِ عَلَى الْمَاهِيَةِ ...» شما که به

ماهیت می‌گویید: «موجود» به لحاظ وجود می‌گویید والاّ خود ماهیت که چیزی نیست. وجود اولاً و بالذات متعلق به خودش است؛ «الْوُجُودُ موجودٌ». و السَّبْقُ حَالٌ كَوْنِهِ فَكَيًّا كَالزَّمَانِي و لَكِنْ انْفِكَاهُ يَجِي طَوِيلًا لَا عَرَضِيًّا كَمَا مَرَّ سُمِّيَ دَهْرِيًّا و سَرْمَدِيًّا.^۱

یک سبق دیگری هم هست که سبق دهری است و برای میرداماد است؛ سبق بر حالتی که فکّی است و لکن انفکاکش طولی است و عرضی نیست [همان‌گونه که بیان شد] و ایشان این سبق را سبق دهری و سرمدی می‌گویند.

همان‌طور که ما یک سبق فکّی داریم مثل سبق

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۰.

زمانی و لکن این انفکاک گاهی اوقات ممکن است طولی باشد و عرضی نباشد یعنی نسبت به مرتبه بالایی یک انفکاک طولی دارد و عرضی ندارد چون مرحوم میرداماد این بحث حدوث دهری را به سلسله طولیه برد و گفت که بین معلول و علت یک عدم فکّی هست.

تعریف عدم فکّی

عدم فکّی یعنی واقعاً عدم برای یک شیء باشد نه اینکه عدم ذات و عدم مجامع باشد؛ واقعاً علت در مرحله علت معدوم است و لکن این معدوم بودنش نه به معنای جدا شدن عرضی است یعنی «جدا می شود و نیست»، این طور نیست بلکه یعنی این معلول در رتبه علت معدوم است.

هَذَا قِسْمٌ آخَرُ مِنَ السَّبْقِ قَدْ زَادَهُ السَّيِّدُ الْمُحَقِّقُ
الدَّامَادُ - قُدِّسَ سِرُّهُ - وَ هُوَ غَيْرُ السَّوَابِقِ إِذْ فِي الْكُلِّ
غَيْرُ الزَّمَانِيِّ الْمُتَقَدِّمِ وَ الْمُتَأَخِّرِ مُجْتَمَعَانِ فِي
الْوُجُودِ أَوْ غَيْرُ آبِيَيْنِ عَنِ الْاجْتِمَاعِ.^۱

[این یک قسم دیگری از سبق است که سید محقق داماد آن را افزوده است و این غیر از سبق هایی است که گفتیم] زیرا در تمام اینها (غیر از سبق زمانی چون در سبق زمانی وجود اول بوده است بعد وجود دوم می آید) متقدّم و متأخّر در وجود مجتمع هستند و با همدیگر جمع می شوند یا اینکه آبی از اجتماع نیستند گرچه مجتمع نیستند اما آبی از اجتماع هم نیستند.

مثل سبق علت ناقصه بر معلول که اینها آبی از

^۱ منظومه، ج ۲، ص ۳۱۱.

اجتماع نیستند اما زمان در اینجا باعث می شود که اینها جدای از همدیگر باشند.

تلمیذ: سبق علّیت با سبق دهری چه فرقی می کند؟!

استاد: در بحث حدوث دهری گفتیم که در اینجا اگر منظور مرحوم میرداماد عدم ذاتی باشد که همراه با ماهیت است و از نقطه نظر عدم اتصال با علت آن عدم بار می شود دیگر در اینجا عدم معنا ندارد، اگر منظورشان این است، این همان حدوث ذاتی است که ما از آن تعبیر به عدم مجامع می کردیم پس ما در اینجا هیچ فرقی بین سبق بالعلیه و سبق دهری نمی بینیم چون ما بحث را در مورد حدوث دهری [بیان] کردیم. در حدوث دهری دو مطلب بود؛ یکی اینکه مرحوم حاجی مطرح کرد که حدوث اسمی را آورد و یکی هم حدوث دهری که میرداماد مطرح کرد و ما گفتیم که حدوث اسمی درست است چون تمام اسماء و صفات در مرحله وجود خودشان شدید و قوی هستند و واجد مرحله پایین می باشند اما مرحله پایین واجد مرحله بالا نیست و اینها

بر حسب رتبه از ذات جدا هستند؛ رتبه ذات مافوق
 است و همین طور رتبه اسماء و صفات و افعال تا
 همین طور پایین تر می آیم که اینها در مراتب مادون
 هستند لذا می توانیم در اینجا حدوث اسمی را مطرح
 کنیم. ولی عرض ما در مورد حدوث دهری این بود
 که اگر منظور شما از حدوث دهری همین حدوث
 اسمی است، در این صورت فرقی نمی کند، یکی
 است اما اگر شما می خواهید در مقابل این مطرح
 کنید، ما در اینجا به غیر از این عدم مجامع که نیاز
 ذات به علت باشد چیز دیگری نمی بینیم و همیشه
 مرتبه علت واجد مرحله معلول است و با معلول
 معیت دارد، معلول هم با علت معیت دارد. اگر شما
 غیر از این سبق رتبی سبق دیگری را به عنوان سبق
 دهری مطرح کند که آن وجود پائینی در مرحله بالاتر
 معدوم است، چنین مطلبی به ذهن نمی رسد. بله، ما
 می توانیم اسم این را سبق بالعلیه بگذاریم چون علت
 بالا در آنجا وجوداً بر رتبه پایین تر سابق است گرچه
 ازلاً هر دو باهم باشند.

وَ فِيهِ أُعْتَبِرَ الْإِنْفَكَاتُ لَا عَلَى وَجْهِ مُعْتَبِرٍ فِي
 الزَّمَانِي. إِذَا عَرَفْتَ هَذَا عَرَفْتَ أَنَّ قَدَحَ الْمُحَقِّقِ
 الْإِلَهِجِيِّ - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِيهِ مَقْدُوحٌ بِشَرِطِ

الرجوع إلى ما ذكرته في بيان الحدوث الدهري^١.

در این سبق دهري انفکاک وجود پايینی از بالایی معتبر است نه بر آن وجه معتبر در زمانی (که یکی از بین برود و دیگری بعدش بیاید یا فناء یکی بقای دیگری را موجب شود) وقتی که این مطلب را متوجه شدیم، متوجه می‌شویم که حرف مرحوم لاهیجی در اینجا مقروح هست به شرط اینکه ما این سبق دهري را به آن سبق حدوث دهري برگردانیم.

چون مرحوم لاهیجی در همین جا این مطلب را

فرموده‌اند - همان مطلبی که ما عرض کردیم - که

به جز سبق به علّیت چیزی نیست شما در اینجا چه

چیزی را اضافه می‌کنید؟! در آنجا گفتیم که انفکاک

بین علت و معلول در عوالم طولی وجود دارد

به واسطه آن دیگر با این علّیتی که علت از نظر رتبه

فقط بر معلول مقدم است ولیکن سبق اینها سبق

انفکاک در علت نیست، تنافی پیدا می‌کند پس در

سبق دهري انفکاک معنا دارد ولی در سبق علت بر

معلول انفکاک معنا ندارد.

اشکال به مرحوم میرداماد بر عدم وجود

سبق دهري

مطلبی که در اینجا به نظر می‌رسد این است که ما

به میرداماد عرض می‌کنیم: آیا شما مرتبه علت را که

مرتبه مافوق در سبق دهري است علت برای پايین

می‌دانید یا نمی‌دانید؟! آیا شما بالایی را علت برای

^١ منظومه، ج ٢، ص ٣١١.

پایین می دانید یا نمی دانید؟! می گوید: می دانیم. آیا
 شما این علت را علت تامه می دانید یا نمی دانید؟!
 می گوید: می دانیم. می گوئیم که آیا انفکاک بین علت
 تامه از معلول را مستحیل می دانید یا نمی دانید؟!
 می گوید: می دانیم. می گوئیم: بنابراین سبقی که شما
 در اینجا مطرح کردید به نام سبق دهری با سبق
 بالعلیه چه فرقی پیدا کرد؟! یک وقت شما می گوئید:
 جنبه علّیت را در مرتبه‌ای از وجود از سلسله طولی
 برمی دارید، بعد در آنجا می گوئید که «سبق دهری»،
 عیب ندارد ما می گوئیم که یک جنبه فوق، علّیت
 نسبت به جنبه تحت ندارد، وقتی که علّیت نداشت
 این سبق دهری می شود ولی وقتی که ما در هیچ
 لحظه از لحظات نتوانستیم بین فوق و تحت انفکاک
 علی را ایجاد کنیم بنابراین این مسئله علّیت در هر
 برهه و در هر رتبه‌ای وجود داشته است و وقتی که
 علّیت وجود داشته باشد انفکاک دیگر معنا ندارد تا
 شما سبق دهری را مطرح کنید پس ما یک سبق داریم
 آن هم سبق بالعلیه است یا به طور اعم بگوئیم که سبق
 بالرتبه. سبق در مرتبه، در مرتبه با این پایین تر از آن
 است اما از نقطه نظر انفکاک اصلاً انفکاک معنا ندارد.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد